



## تفسیر قرآن کریم (۲۰)

امام خمینی (ره)

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

سوره ' شعراء

﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء، ۲/۲۶)

در شدت شفقت و رأفت آن بزرگوار بر همه عایله بشری بس است آیه شریفه اول  
سوره شعراء که فرماید:

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» و در اوایل سوره كهف كه فرماید: «قَلَعْتَكَ  
بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (كهف، ۶/۱۸)

سبحان الله! تأسف به حال كفار و جاحدين حق و علاقه مندی به سعادت بندگان  
خدا، كار را چقدر به رسول خدا ﷺ تنگ نموده كه خدای تعالی او را تسلیت دهد، و دل  
لطیف او را نگهداری كند كه مبادا از شدت هم و حزن به حال این جاهلان بدبخت، دل  
آن بزرگوار پاره شود و قالب تهی كند.<sup>۱</sup>

انبیا در عین حالی که خدای تبارک و تعالی می فرماید: که چرا این قدر خودت را به زحمت می اندازی، چرا این قدر خودت را می خواهی بکشی که اینها ایمان نمی آورند، آن قدر عاطفه داشته است و آن قدر دلش می خواسته است که مردم صالح بشوند، خوب بشوند، لکن وقتی که می دید که فلان جمعیت اگر باشند مردم را به فساد می کشند شمشیر او همان چاقوی طبیب است، او طبیب عالم است و طبیب جامعه است و جامعه را باید با حسن نیتی که دارد اصلاح بکند. شمشیر علی ابن ابی طالب ضربه اش می فرماید که: از عبادت جن و انس هم بالاتر است، برای اینکه اصلاح است، ضربه اصلاحی است، ضربه افسادی نیست.<sup>۲</sup>

پیغمبر اسلام برای اینکه مردم تربیت نمی شدند، غصه می خورد به طوری که خدای تبارک و تعالی او را تسلیت می داد، در مشقت بود، خدای تبارک و تعالی به او خطاب می کند که ما قرآن را نفرستادیم که تو در مشقت باشی. و برای ملت ها از پدر برای اولادش، از پدر مهربان برای اولادش بر ملت های عالم او بیشتر غصه می خورد و کافرها را وقتی که می دید اینها به مجرای طبیعی انسانی نمی آمدند، برای آنها متأسف بود.<sup>۳</sup>

اسلام آمده است برای همه بشر و می خواهد همه بشر را وارد کند در سعادت. در قرآن که به پیغمبر اکرم می فرماید: که تو چرا این قدر غصه می خوری برای اینهایی که مسلمان نمی شوند، پیغمبر غصه می خورد برای کفار، کفار که نمی آیند.

در يك جنگی که يك دسته ای را اسیر کرده بودند و بسته بودند و می آوردند، فرمود که: ببین، ما با زنجیر می خواهیم اینها را به بهشت ببریم، اینها را ما اسیر کردیم، آوردیم آدمشان کنیم و بفرستیمشان به بهشت، پیغمبر و همین طور سایر پیغمبرهای آسمانی اصلاً بنایشان بر این است که همه بشر را سعادت مند کنند، هیچ نظری ندارند که يك ناحیه ای باشد و يك ناحیه دیگر، در عین حالی که خوب پیغمبر اکرم عرب است و عربستانی است لکن می فرماید: هیچ عربی بر هیچ عجمی تفوق ندارد و هیچ عجمی هم بر هیچ عربی، میزان، اطاعت خداست و تقواست.<sup>۴</sup>

انبیا دنبال این بودند که چرا باید این بشری که فطرتاً باید فطرت سالم داشته باشد، چرا باید این طور باشد. رسول اکرم برای این غصه می خورد، در وحی هم به او گفته است که: مثل این که تو خودت را داری به کشتن می دهی که اینها ایمان نمی آورند.

نظر این بود که اینها را آدم کند. هرکس که آدم می شد، يك بشارتی برای رسول اکرم یا انبیا بود و اما اینکه بخواهند يك کشوری را بکشایند و بخواهند يك فرض کنید که - بلوکی داشته باشند و این حرف های نامربوطی که بین اصحاب طاغوت هست، اینها در بین انبیا مطرح اصلاً نبوده، اصلاً مطرح نیست. عالم طبیعت پیش انبیا مطرح نیست. آمدند این طبیعی ها را، این موجودات طبیعی را از اینجا بکشند و

ببرندشان طرف يك ممالك ديگر، يك عالم ديگر و آنچه در وهم من و شما نمی آید.<sup>۹</sup>

### ﴿والَّذِي اطعم ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين﴾

(شعراء، ۸۲/۲۶)

ممکن است فرق دیگری ما بین رجا و طمع باشد؛ و آن، آن است که مراد از طمع، امید به مغفرت معاصی یا غفران مطلق نقایص باشد، چنانچه خدای تعالی از قول حضرت خلیل الرحمن نقل فرماید: «والَّذِي اطعم ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين». و رجا، امیدواری به ثواب اللّٰه و چشم داشت به رحمت و اسعه باشد. و ممکن است، به عکس این باشد. پس ضد آنها نیز به حسب مقابله فرق می کند. و در هر صورت رجا و طمع به ذات مقدس و انقطاع از خلق و پیوند به حق از لوازم فطرت مخموره و مورد مدح ذات مقدّس حق و حضرات معصومین علیهم السلام است.<sup>۶</sup>

### ﴿يوم لا ينفع مال ولا بنون. إلا من أتى الله بقلب سليم﴾

(شعراء، ۸۹، ۸۸/۲۶)

سليم

قال: سألته عن قول الله عزوجل: «إلا من أتى الله بقلب سليم» قال: القلب السليم الذي يلقي ربه وليس فيه أحد سواه. قال: وكل قلب فيه شرك أو شك فهو ساقط. وإنما أراد بالزهد في الدنيا لتفرغ قلوبهم للأخرة.<sup>۷</sup>

سفيان بن عيينة، راوی حدیث سابق، گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام، از فرموده خدای عزوجل که در وصف روز قیامت می فرماید: «يوم لا ينفع مال ولا بنون. إلا من أتى الله بقلب سليم» (روزی که نفع نمی دهد مال و نه اولاد، مگر کسی که بیاید با قلب سالم) فرمود: قلب سليم آن است که ملاقات می کند پروردگار خود را و حال آن که نیست در آن احدی سواي او. فرمود: «وهر قلبی که در آن شرك یا تردید باشد، ساقط است آن. و جز آن نیست که اراده فرموده خدا زهد را در دنیا تا فارغ شود دل های آنها برای آخرت.»

بیت

البته قلبی که در آن غیر حق راه داشته باشد و دستخوش شرك و شك باشد، چه شرك جلی و چه شرك خفی، از درجه اعتبار در محضر قدس پروردگار ساقط است. و از شرك خفی است اعتماد بر اسباب و رکون بر غیر حق. حتی در روایت وارد است که تحویل انگشتی برای یادماندن مطلبی در خاطر از شرك خفی است.<sup>۸</sup> و راه داشتن غیر حق در دل از شرك خفی به شمار می رود. و اخلاص نیت، اخراج غیر حق است از منزلگاه آن ذات مقدس. چنانچه برای شك نیز مراتبی است که بعضی از آن را شك جلی و بعضی را شك خفی باید دانست که از ضعف یقین و نقصان ایمان حاصل شود. مطلق اعتماد بر غیر حق و توجه به مخلوق از ضعف یقین و سستی ایمان است؛ چنانچه تزلزل در امور نیز از آن است. و مرتبه اخفای شك، حالت تلوین و عدم تمکین در

توحید است. پس، توحید حقیقی اسقاط اضافات و تعینات و کثرات است، حتی کثرات اسمائی و صفاتی؛ و تمکین در آن خلوص از شک است. و «قلب سلیم» قلب خالی از مطلق شرک و شک است.<sup>۹</sup>

از حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» روایت شده<sup>۱۰</sup> که فرمود: «سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار خود را در صورتی که نباشد در آن احدی سواى او.» و فرمود: «هر قلبی که در آن شک و شرک است ساقط است؛ و همانا زهد در دنیا را اراده فرمود تا آنکه فارغ شود قلوب آنها برای آخرت.»<sup>۱۱</sup>

از مراجعه به کتاب الهی و اخبار و آثار انبیا و اولیا علیهم السلام معلوم شود که اهمیت به تطهیر قلوب، از تطهیر ظواهر بیشتر داده اند؛ بلکه جمیع اعمال و افعال ظاهره، مقدمه تطهیر قلوب است، چنانچه تطهیر قلوب مقدمه تکمیل آنها است.

فعن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» قال: السَلِيمُ الَّذِیْ یَلْقَى رَبَّهُ وَ لَیْسَ فِیْهِ أَحَدٌ سِوَاهُ. وَقَالَ: كُلُّ قَلْبٍ فِیْهِ شَکٌّ أَوْ شَرکٌ فَهُوَ سَاقِطٌ؛ وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالزَّهْدِ فِی الدُّنْیَا لَتَفْرِغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ.<sup>۱۲</sup>

و عن أبی جعفر علیه السلام قال: ما من عبد إلا وفي قلبه نقطة بيضاء؛ فإن أذنب ذنباً خرج في تلك النكتة نكتة سوداء، فإن تاب ذهب ذلك السواد، وإن تمالى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض؛ فإذا غطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير أبداً، وهو قول الله عز وجل: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففين، ۱۶/۸۳).<sup>۱۳</sup>

وقال الشيخ الشهيد الثاني قدس سره: وقد ورد في الحديث: إن الله لا ينظر الى صوركم ولكن ينظر الى قلوبكم.<sup>۱۴</sup>

بالجمله، تطهیر قلوب از قدرات معنویّه و کثافات خلقیّه از مهمّات است؛ که انسان باید با هر عده و عده ای شده و به هر ریاضت و مجاهده ای است به آن قیام کند و خود را از تنگ و عار آن خلاص کند؛ که اگر در محضر ربوبیت بدون آن ظهور معنوی بایستد، جز صورت و قشر نماز و تعب و زحمت آن، چیز دیگر عایدش نشود؛ قال تعالی: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائدة، ۲۷/۵).<sup>۱۵</sup>

آیا آن قلب سلیمی که معصوم علیه السلام در ذیل آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» فرمود: «سلیم آن است که ملاقات کند حق تعالی را در صورتی که در آن غیر حق نباشد.<sup>۱۶</sup> مقصود از آن که غیر حق نباشد، یعنی غیر کرامت حق نباشد؟ که برگشت به آن کند که غیر از گلابی و زرد آلو نباشد؟<sup>۱۷</sup>

﴿ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ

(شعراء، ۱۹۳/۲۶، ۱۹۶)

الْمُنذِرِينَ ﴿

قضية إحياء الوحي وإنزال الكتب إلى الأنبياء والمرسلين عليهم السلام، من العلوم

العالية الربانية التي قل ما يتفق لبشر أن يكشف مغزاها كتكلمه تعالى مع موسى ﷺ ولقد أشار الى بعض أسرارها قوله تعالى: «نزل به الروح الأمين. على قلبك لتكون من المنذرين» وقوله تعالى: «إن هو إلا وحى يوحى. علمه شديد القوى. ذو مرة فاستوى. وهو بالأفق الأعلى. ثم دنى فتدلى. فكان قاب قوسين أو أدنى. فأوحى الى عبده ما أوحى. ما كذب الفؤاد ما رأى» (نجم، ١١٠-٤/٥٣) إلى آخر:

فأشار الى كيفية الوحي ونزول الكتاب بوجه موافق للبرهان غير منافي لتنزيهه تعالى عن شوب التغيير ووصمة الحدوث، ولعمري أن الأسرار المودعة في هذا الكلام الإلهي المشير الى كيفية الوحي ودنو روحانية رسول الله ﷺ الى مقام التدلى والمقام المعبر عنه بقاب قوسين وما يشار اليه بقوله أو أدنى ثم تحقق الوحي مما لم يصل إليه فكر البشر إلا الأوحى الراسخ في العلم بقوه البرهان المشفوع الى الرياضات ونور الإيمان.

و مسأله وحى كردن به انبيا و مرسلين و فرو فرستادن كتاب هاى آسمانى بر آنان، از علوم عاليه ربانيه است كه كم تر بشرى را اتفاق مى افتد تا حقيقت مسأله را بتواند كشف كند و بفهمد كه خدای تعالی چگونه با موسى ﷺ سخن گفت؟ و خدای تعالی به بعضى از أسرار اين مسأله اشاره فرموده است آنجا كه مى فرمايد: آن را روح الأمين بردل تو نازل كرده است تا تو از انذار دهندگان باشى. و مى فرمايد: آن همان قرآن كريمى است كه در كتاب مكنون قرار دارد و بجز پاكيزگان كسى نتواند با آن در تماس باشد. و مى فرمايد: آن نيست مگر وحى اى كه مى رسد و خدای شديد القوا و نيرومند آن را به او آموخته است.

در اين آيات، خدای تعالی اشاره فرموده است كه چگونه وحى مى كند و چگونه كتاب فرو مى فرستد، به گونه اى كه با برهان موافقت دارد و با تنزيه حق تعالی از شائبه تغير و رنگ حدوث منافاتى ندارد.

و به جان خودم سوگند، اسرارى كه در اين كلام الهى به ودیعت گذاشته شده و ضمن آن اسرار اشاره شده است بر اينكه وحى چگونه صورت مى گيرد و اينكه روحانيت رسول الله ﷺ به مقام تدلى نزديك مى شود و به آن مقام مى رسد كه از آن به قاب قوسين (فاصله ذو قوس) تعبير مى شود و از آنجا به مقام أو أدنى نايل مى گردد و سپس وحى الهى انجام مى گيرد، همه اينها اسرار و مطالبى است كه فكر بشر به آنها نرسیده است مگر افراد بسيار اندك كه در جاده علم، به نيروى برهان و به ضميمه رياضتها و نور ايمان قدمى استوار دارند.<sup>١٨</sup>

قرآن همه چيز است، احكام شرعيه و ظاهرى را دارد. قصه هاى دارد كه لبابش را ما نمى توانيم بفهميم. ظواهرش، ظواهرى است كه مى فهميم، براى همه هم هست، لكن يك چيزى هم هست، لكن يك چيزى است كه همه از آن استفاده مى كنند، لكن آن استفاده اى كه بايد بشود، آن استفاده را (انما يعرف القرآن من خوطب به)<sup>١٩</sup> به حسب

این، خود رسول الله ﷺ است، دیگران محروم هستند مگر به تعلیم او، اولیا هم با تعلیم او، در عین حال باز «نزل به الروح الامین علی قلبك» نازل شده و باز تنزل کرده، باز با دست روح الامین آمده، لکن رسول الله در مقام تنزل، آن نزول هست، يك مقامی است که از خود او اخذ می کند

«انا انزلناه فی لیلة القدر» (قدر، ۱/۹۷) جمعاً او نازل می کند فی لیلة القدر یعنی همان جلوه به همان جلوه در لیلة القدر وارد می شود، ولی در مقام تنزل بالاتر، روح الامین است.

یعنی اینکه به قلب او وارد می شود، باید نازل شود به مراتب از این بطن به آن بطن و از این حد به آن حد، تا برسد به حدی که با الفاظ به صورت الفاظ در آید.<sup>۲۰</sup> قرآن تمام مسایل را دارد، لکن آن کسی که ادراک می کند (انما يعرف القرآن من خوطب به) قرآن هم آن را که مخاطبش هست، می فهمد چیست و معلوم است که آنکه «من خوطب به» و قرآن را می فهمد، آن مرتبه ای است که قرآن، «نزل به الروح الامین»، «انا انزلناه فی لیلة القدر»، «نزل علی قلبه»، این را غیر از خود او نمی تواند مشاهده کند. قضیه، قضیه ادراک عقلی نیست، قدم برهان نیست، ادراک عقلی نیست، قضیه مشاهده است، آن هم مشاهده غیبیه، مشاهده با چشم نیست، مشاهده با نفس نیست، مشاهده با عقل نیست، با قلب نیست، آن قلبی که قلب عالم است، قلب نبی، مشاهده با اوست، او دریافته «يعرف القرآن من خوطب به.»<sup>۲۱</sup>

پیشکش

(شعراء، ۲۶/۲۱۴)

﴿وانذر عشیرتک الاقربین﴾

هرکس جزئی اطلاع از ابتدای ظهور اسلام و اولین روز دعوت پیغمبر اسلام داشته باشد یقین می کند که امامت در اسلام از روز اوّل تا آخرین نفس پیغمبر اسلام با نبوت همدوش بودند، در آن روزی که از اسلام خبری نبود خدای عالم امر کرد پیغمبر خود را که عشیره نزدیک خود را دعوت کن «وانذر عشیرتک الاقربین»، پیغمبر خویشاوندان نزدیک خود را که قریب چهل نفر مرد بودند و عموهای آن حضرت نیز جزو آنها بودند دعوت کرد و به آنها فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب بخدا سوگند که من در عرب نمی دانم جوانی را که برای قوم خود بهتر از آنچه من برای شما آوردم، آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و آخرت را آوردم و همانا خدا مرا امر کرده که شما را دعوت به آن کنم. کدام يك از شما وزیر من می شوید؟ در این امر امیرالمؤمنین علی که از همه کوچک تر بود گفت: ای پیغمبر خدا من وزیر تو می شوم براین امر، آن گاه پیغمبر گردن علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: همانا این برادر من و وصی من و جانشین منست در شما، پس همگی از او حرف شنوی کنید و اطاعت فرمان او نمایید. در این هنگام خویشاوندان پیغمبر از جای برخاستند و خندیدند و به ابوطالب گفتند تو را فرمان داد که از پسر خود حرف شنوی کنی و اطاعت او نمایی.<sup>۲۲</sup>



## سوره نمل

﴿وورث سليمان داود وقال يا ايها الناس علمنا منطق  
الطير واوتينا من كل شيء ان هذا لهو الفضل المبين﴾  
(نمل، ۱۶/۲۷)

در تواریخ معتبره و کتاب های صحیح سنّیان نقل شده که فاطمه دختر پیغمبر آمد پیش ابوبکر و مطالبه ارث پدرش را کرد، ابوبکر گفت: پیغمبر گفت: (انّا معشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة)<sup>۲۳</sup> یعنی از ما گروه پیغمبران کسی ارث نمی برد هرچه ما بجا بگذاریم صدقه باید داده شود.

و در صحیح بخاری و مسلم، قریب به این معنی ذکر کرده و گوید که: فاطمه از ابوبکر دوری کرد و با او تا مرد يك كلمه حرف نزد؛ و صحیح بخاری و مسلم بزرگ ترین کتب اهل سنت است و این کلام ابوبکر که به پیغمبر اسلام نسبت داده مخالف آیات صریحه است که پیغمبران ارث می برند و ما بعض از آنها را ذکر می کنیم.

سوره نمل (آیه ۱۶) «وورث سليمان داود» یعنی ارث برد سلیمان از داود که پدرش بود. سوره مريم (آیه ۶۵) «فهب لي من لدنك وليا. يرثني ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضياً» زکریای پیغمبر می گوید: خدایا به من يك فرزند بده که از من و آل یعقوب ارث ببرد.

اینک شما می گوئید خدا را تکذیب کنیم یا بگوئیم پیغمبر اسلام برخلاف گفته های خدا سخن گفته یا بگوئیم این حدیث از پیغمبر نیست و برای استیصال اولاد پیغمبر پیدا شده، از اینها گذشتیم، آیا این حکم برخلاف عقل نیست که خدا اولاد پیغمبران را از ارث پدرشان ممنوع کند و اموال آنها را صدقه قرار بدهد، آن گاه خرج آنها را با بیت المال قرار دهد. این را جز يك کار بیخردانه می توان دانست؟<sup>۲۴</sup>

﴿حتى اذا اتوا على واد النمل قالت نملة يا ايها النمل  
ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان وجنوده وهم لا  
يشعرون. فتبسم ضاحكاً من قولها وقال رب اوزعني  
ان اشكر نعمتك التي انعمت علي وعلى والدي وان اعمل  
صالحاً ترضاه وادخلني برحمتك في عبادك  
الصالحين﴾  
(نمل، ۱۸/۲۷-۱۹)

از تمام حجابها سخت تر حجاب انکار از روی افکار محجوبه است که انسان را از همه چیز باز می دارد. و بهترین وسایل برای امثال ما محجوبین، تسلیم و تصدیق آیات و اخبار اولیای خداست و بستن باب تفسیر به آرا و تطبیق با عقول ضعیفه است.

فرضاً ممکن شد تأویل نمودن آیات «تسبیح» را، به تسبیح تکوینی با رد یا شعوری فطری، با آیه شریفه: «قالت نملۃ یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون» چه کنیم؟ یا قضیه طیر را، که از شهر سبا برای حضرت سلیمان خیر آورد، باید چه کرد؟ و اخباری که در ابواب متفرقه از اهل بیت عصمت و طهارت شده، که به هیچ وجه قابل این تأویلات نیست، باید چه کرد؟

بالجمله، سریان حیات و تسبیح شعوری علمی اشیا را باید از ضروریات فلسفه عالیه و مسلمات ارباب شرایع و عرفان محسوب داشت؛ ولی کیفیت تسبیح هرموجودی و انکار خاصه ای که به هر یک اختصاص دارد، و اینکه صاحب ذکر جامع، انسان است و سایر موجودات به مناسبت نشئه خود زکری دارند، اجمال آن میزان علمی و عرفانی دارد که مربوط به علم اسما است؛ و تفصیل آن از علوم کشفی عیانی است که از خصایص اولیای کمل است.<sup>۲۵</sup>

### ﴿ فمكث غیر بعید فقال احطت بما لم تحط به وجئتک ﴾

من سبا بنبیا یقین ﴿ (نمل، ۲۲/۲۷)

در روایات ما هم هست که لعل که نمل که خیال کند برای خدا دو تا شاخ است،<sup>۲۶</sup> این حب نفس است. معلوم می شود در نمله هم این هست. این نمله هم چیز عجیبی است. حالا آن جا دارد که لعل خیال کند [خدا] دو تا شاخ [دارد]. این شاخ را کمال می داند. ما هم وقتی بخواهیم تعبیر بکنیم [به] یک چیزهایی که پیش خودمان است، یک مطالب، یک کمالاتی که پیش خودمان است، این طور خیال می کنیم. این نمله همان است که [راجع] به حضرت سلیمان می گوید: «بی شعورند اینها!» «یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون، فتبسم ضاحکاً من قولها» (نمل، ۱۸/۲۷، ۱۹) که این به من می گوید «بی شعور». این همین حرف نمله است که همه جا هست. هدهد هم مثل او [بود که] گفت: «أحطت بما لم تحط به» [به] آن آدمی که پیغمبر است، و یکی از جلیس های او، اصحاب او، آن است که تخت بلقیس را به طرفه العینی [حاضر کرد] تا حالا چنین چیزی برای بشر هیچ اتفاق نیفتاده [است] این چه بوده؟ خود این هم یک چیز مجهولی است. آیا مخابره بوده؟ اعدام و ایجاد بوده است؟ مخابره برقی بوده. تبدیل [کرده] به برق و رساننده؟ چه است، نمی دانم. اما یک حضرت سلیمانی که یکی از اصحابش - که به حسب روایت یک حرف از اسم اعظم را می دانسته - این طور بوده است که «قبل أن یرتد إلیک طرفک» (نمل، ۴۰/۲۷) این را می رسانده این جا، آن وقت هدهد [به ایشان] می گوید: «أحطت بما لم تحط به» حضرت هم بنایشان بر این بوده است که همان طوری که اینها می فهمیدند، همان طوری گفتند و عمل می کردند.<sup>۲۷</sup>



﴿ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا  
أَعْرَافَ أَهْلِهَا أَثَلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴾  
(نمل، ۲۷/۳۴)

ای عزیز، عرفان بالله به قول تو قلب را محل تجلیات اسما و صفات و جلوه ذات و محل ورود سلطان حقیقی می نماید که محو آثار می نماید و تلوین را می برد و تعینات را می زداید: «ان الملوك إذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا أعزة أهلها أثلّة».

قلب را احدی احمدی می کند؛ پس چرا قلب تو را محو جمال خودت کرده! تلوین را افزوده، اضافات و تعینات را افزایش داده؛ تو را از حق تعالی و تجلیات اسمائی او غافل نموده؛ قلب تو را منزلگاه شیطان نموده؛ بندگان خدا و خاصان درگاه حق و جلوات جمال محبوب را به نظر تحقیر و پستی نگاه می کنی! وای به حال تو عارف که حالت از همه کس بدتر است و حجت بر تو تمام تر است. تو تکبر به حق می کنی! فرعونیت به حضرت اسما و صفات و تجلیات ذات می نمایی! <sup>۲۸</sup>

﴿ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ. قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ. قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي ﴾  
(نمل، ۲۷/۳۸-۴۰)

شاید گفته شود که مطلق کارهای غیر عادی با هر عنوانی باشد، از کسی خواستن شرك است. در جواب این پندار گوییم علاوه بر آنکه دلیلی بر این معنی نیست و عقل برخلاف آن حکم فرما است و جز انکار بی دلیل و ماجرا جویی گواهی ندارید، از گفتار قرآن گواه روشن برگفتار ما است:

سوره نمل (آیه ۳۸) «قال يا ايها الملاء أيكم يأتيني بعرشها قبل أن يأتوني مسلمين» (۳۹) «قال عفريت من الجن أنا آتیک به قبل أن تقوم من مقامك وانی علیه لقوی أمين» (۴۰) «قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن يرتد اليك طرفك فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربي».

یعنی سلیمان گفت ای جماعت! کدام يك از شما تخت بلقیس را پیش من می آورید پیش از آنکه بیایند پیش من در حال اسلام یکی از عفريتان. جن گفت: من پیش از آنکه از جای خود برخیزی حاضر می کنم تخت او را و من بر این کار قوت و امانت دارم. گفت آن کس که علمی از کتاب نزد او بود: من پیش از آنکه چشمت بهم بخورد تخت بلقیس را می آورم. پس چون سلیمان تخت را پیش خود برقرار دید، گفت: این از فضل خدای منست. <sup>۲۹</sup>

پیشانی

## ﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾

(نمل، ۶۲/۲۷)

سورة نمل (آیه ۶۲) «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» در ضمن آیاتی که خدا قدرتها و نعمت های خود را شماره می کند، می گوید: آیا غیر خدای جهان کیست که جواب بیچارگان را بدهد و اجابت دعا و خواهش آنان را بکند و بدیها را از آنها بردارد و دور کند. مگر خدای دیگری در کار است که مردم به او پناه ببرند و جواب از او بگیرند و کشف بدیها را به واسطه او بکنند، یعنی در حال اضطرار و بیچارگی جز خدای جهان کسی نمی تواند اجابت خواهش بیچارگان متحیر کند و بدی را از آنها دور کند.<sup>۳۰</sup>

عن مصباح الشریعة، قال الصادق علیه السلام: إذا بلغت باب المسجد، فاعلم أنك قصدت ملكاً عظيماً [خ ل: باب ملك عظیم] لا يطاء بساطه إلا المطهرون، ولا يؤذن لمجالسته إلا الصديقون، فهب القدوم الى بساط خدمته هيئة الملك، فانك على خطر عظيم إن غفلت. واعلم، أنه قادر على ما يشاء من العدل والفضل معك وبك؛ فإن عطف عليك بفضله ورحمته قبل منك يسير الطاعة وأجزلك عليها ثواباً كثيراً؛ وإن طالبك باستحقاقه الصدق والاخلاص، عدلاً بك، حجبك ورد طاعتك وإن كثرت؛ فهو فعال لما يريد. واعترف بعجزك وتقصيرك [وانكسارك] وفقرك بين يديه؛ فانك قد توجهت للعبادة له والموانسة به. وأعرض اسرارك عليه، ولتعلم أنه لا يخفى عليه أسرار الخلق أجمعين وعلانيتهم. وكن كافقر عباده بين يديه. واخل قلبك عن كل شاغل يحجبك عن ربك فانه لا يقبل إلا الاطهر والاخلاص. [وانظر من أي ديوان يخرج اسمك]. فان نقت من حلاوة مناجاته [ولذيذ مخاطباته] وشربت بكأس رحمته وكراماته من حسن إقباله [عليك] وإجاباته فقد صلحت لخدمته، فادخل فلك الإذن والأمان، والآقف وقوف مضطر [من] قد انقطع عنه الحيل وقصر عنه الامل وقضى عليه الأجل، فاذا علم الله من قلبك صدق الالتجاء اليه نظر اليك بعين الرأفة والرحمة [واللطف] ووفقك لما يحب ويرضى. فانه كريم يحب الكرامة لعباده المضطرين اليه [المحترقين على باب طلب مرضاته] قال الله تعالى: «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ».<sup>۳۱</sup>

و اینکه این کلام شریف را تماماً نقل نمودم برای آن است که برای ارباب مجاهده و ریاضت تعلیمی است جامع و برای اهل معرفت و اصحاب سلوک بابی است و اسع. اهل معارف الهیه چون مشاهده کردند که عالم، مسجد ربوبیت است، باید مراقبت کنند که با طهارت و صفای ظاهر و باطن در آن قدم نهند، که بساط مقدس حق را غیر مطهرین نتوانند پای نهاد و بار مجانست با او را جز به صدیقین مخلصین ندهند. پس آنها در جمیع احوال، خود را در خطر عظیم می بینند و از غفلت محضر مقدس مالک الملوك در وحشت هستند و دل آنها از هیبت جلال مقدس در تپش است که مبادا به عدل

خود با آنها معامله فرماید و اخلاص و صدق مطالبه نماید و از بساط قرب محجوبشان نماید و از مجلس انس مردودشان فرماید. پس، اعتراف به عجز و تقصیر کنند و اقرار به فقر و فاقه نمایند و قلب خود را از شواعل و کثرات، که آنها را از محفل انس محجوب می‌کند و از توجه به او صرف می‌نماید، خالی نمایند؛ چه که دانند جز قلب اطهر اخلاص مقبول درگاه نشود. و چون هم آنها هم واحد شد و تکاثر اموال و اولاد، آنها را به خود مشغول نکرد، لذت حلاوت مناجات را دریابند و از کأس رحمت و کرامت حق مست شوند و صالح خدمت و لایق انس گردند؛ پس با اذن و امان حق در بسیط عالم، که مسجد ربوبیت است، قدم زنند و تصرفات آنها غاصبانه و جائزانه نباشد.

و آنان که این اذن و امان را تحصیل ننمودند، غاصب بیت الله و ظالم به حق تعالی هستند. پس آنها باید اضطراب خود را استشعار کنند و حيله و وسیله خود را منقطع دانند و آرزوی خود را کوتاه شمارند و صادقانه به مقام مقدس حق، جل شانه، از این تقصیر و قصور و نقص و فتور ملتجی شوند و زبان حال و قلب آنها «امن یجیب المضطر اذا دعاه» شود. و چون حق تعالی صدق لهجه آنها را دید، نقص آنها را به رحمت خود جبران فرماید و توفیق تحصیل رضای خود را به آنها مرحمت نماید. فایده کریم یحب الکرامه لعباده المضطربین الیه.<sup>۳۲</sup>

اکنون که عظمت موقف را دانستی، اعتراف کن به عجز و تقصیر و فقر خویش. و اکنون که متوجه عبادت او شدی و خیال مؤانست با او داری، قلب خود را از اشتغال به غیر، که تو را از جمال جمیل محجوب می‌کند فارغ کن، که این اشتغال به غیر، قذارت و شرک است و حق تعالی قبول نفرماید مگر قلب پاکیزه خالص را. و اگر در خود یافتی حلاوت مناجات حق را، و شیرینی ذکر خدا را چشیدی و از جام رحمت و کراماتش نوشیدی و حسن اقبال و اجابتش را در خود دیدی، بدان که سزاوار خدمت مقدسش شدی؛ پس داخل شو که مأذونی و در امانی. و اگر در خود این حالات را ندیدی، به درگاه رحمتش وقوف کن، همچون مضطرب که تمام چاره‌ها از او منقطع است و از آرزوها دور و به اجل نزدیک است. و چون عرض ذلت و مسکنت خود را کردی و به باب او التجا پیدا نمودی و از تو صدق و صفا دید، به چشم رحمت و رأفت به تو نظر کند و از تو دستگیری فرماید و تو را موفق به تحصیل رضای خویش فرماید؛ زیرا که آن ذات مقدس، کریم است و کرامت را به بندگان بیچاره اش دوست دارد؛ چنانچه فرماید: «امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء»<sup>۳۳</sup>

﴿من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع يومئذ﴾

(نمل، ۸۹/۲۷)

﴿آمنون﴾

در وسایل، از علل و مجالس و خصال شیخ صدوق رضوان الله علیه سند به

حضرت صادق علیه السلام رسانند که فرمود: <sup>۲۴</sup> «مردم عبادت خدای عزّوجلّ را بر سه گونه کنند: يك طبقه عبادت کنند برای رغبت ثواب، پس این عبادت حریصان است و این طمع است؛ و يك طایفه دیگر عبادت می کنند برای ترس از آتش، و این عبادت بندگان است و این ترس است؛ و لکن من عبادت او را می کنم برای حبّ به او و این عبادت کریمان است؛ و این امن است برای فرموده خدای عزّوجلّ: «وهم من فزع يومئذ آمنون» و لقوله عزّوجلّ: «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» (آل عمران، ۳۱/۲)، فمن أحب الله عزوجل أحب الله تعالى، ومن أحبه الله كان من الأمنين.<sup>۲۵</sup>

۱. امام خمینی (ره)، شرح حدیث عقل و جهل/ ۲۳۴،
- ۲۳۵، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ۲۳/۱۴.
۳. همان، ۲۸۳/۱۵.
۴. همان، ۱۶۲/۹.
۵. همان، ۱۳۳/۱۳، ۱۳۴.
۶. شرح حدیث عقل و جهل/ ۱۹۵.
۷. کلینی، اصول کافی، ۱۶/۲.
۸. صدوق، معانی الاخبار/ ۳۷۹.
۹. امام خمینی (ره)، شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۳۲۶، ۳۲۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۰. اصول کافی، مترجم، ۲۶/۳؛ بحار الانوار، ۲۳۹/۶۷.
۱۱. امام خمینی (ره)، سرّ الصلوة/ ۲۷.
۱۲. اصول کافی، ۲۶/۳؛ بحار الانوار، ۲۳۹/۶۷.
۱۳. اصول کافی، ۳/۳۷۴.
۱۴. بحار الانوار، ۲۴۸/۶۷ و ۸۸/۷۴.
۱۵. سرّ الصلوة/ ۳۶، ۳۷.
۱۶. اصول کافی، ۲۶/۳.
۱۷. امام خمینی (ره)، آداب الصلوة/ ۱۶۸.
۱۸. امام خمینی (ره)، طلب و اراده/ ۲۳-۲۵.
۱۹. بحار الانوار، ۳۴۹/۴۶.
۲۰. امام خمینی (ره)، تفسیر سوره حمد/ ۱۳۸، ۱۳۹.
۲۱. همان/ ۱۴۰، ۱۴۱.
۲۲. امام خمینی (ره)، کشف الاسرار/ ۱۵۰، ۱۵۱.
۲۳. صحیح بخاری، جزء ۳، ص ۳۶، باب غزوة خيبر؛ صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۷۲، کتاب جهاد.
۲۴. کشف الاسرار/ ۱۱۵.
۲۵. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۶۵۵، ۶۵۶.
۲۶. فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ۲۱۹/۱، ۲۲۰.
۲۷. تفسیر سوره حمد/ ۱۸۸، ۱۸۹.
۲۸. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۹۰.
۲۹. کشف الاسرار/ ۲۸، ۲۹.
۳۰. همان/ ۹۲.
۳۱. مصباح الشریعة، باب ۱۲، بحار الانوار، ۲۷۳/۸۰، باب ۳۰، ح ۴۰.
۳۲. سرّ الصلوة/ ۵۷-۵۹.
۳۳. آداب الصلوة/ ۱۰۶.
۳۴. وسائل الشیعه، ۴۵/۱، ح ۲.
۳۵. سرّ الصلوة/ ۷، ۸.